

تأمّلی دیگر در فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی

محرم رضایتی کیشه خاله (دانشگاه گیلان)

در سلسلةالنسب صفویه اثر شیخ حسین زاهدی (۱۳۴۳ق: ۳۳-۲۹)، از اخلاف شیخ زاهد گیلانی، یازده دوبیتی منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی همراه با شرح و معنی آمده است. نداشتن اِعراب، تصرّف و تصحیف کاتبان، و همچنین تأثیر قابل ملاحظهٔ خط و زبان فارسی بر آنها موجب شده است قرائت درست این اشعار و درک ویژگی‌های زبانی آنها دشوار و در مواردی غیرممکن باشد.

کسروی در سال ۱۳۰۴، برای اولین بار، این یازده فهلوی را در کتاب آذری یا زبان دیرین آذربایجان (بی‌تا: ۵۴-۴۰) نقل کرد و تعدادی از غلط‌های آن را تصحیح نمود. سپس میلر (۱۹۵۳: ۲۶۳-۲۵۴) در زبان تالشی، با نقل این فهلویات از کتاب کسروی و تصحیح پاره‌ای اشتباهات، به توضیح مسائل زبانی و معنایی این اشعار بر پایهٔ زبان تالشی شمالی پرداخت. یک سال بعد از وی، هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲-۵۱) در مقالهٔ «زبان کهن آذربایجان» دربارهٔ برخی نکات و کلمات این اشعار به اختصار مطالبی نوشت؛ سپس ادیب طوسی (۱۳۳۴: ۴۸۲-۴۶۰) در مقالهٔ «فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم» ضمن قرائت تازه‌ای از برخی کلمات، تمام ابیات آن را معنی کرد. احسان یارشاطر (۱۳۵۴: ۶۹-۶۱) در مقالهٔ «آذری»، با توصیف قواعد صوتی، خصوصیات صرفی، و همچنین بعضی لغات خاص این اشعار، سعی کرد جایگاه زبان فهلویات شیخ صفی را در مجموعهٔ گویش‌های اطراف اردبیل مشخص سازد.

دکتر علی اشرف صادقی، که سال‌هاست تصحیح فهلویات و شرح مسائل زبانی آنها

را وجهۀ همّت خود قرار داده، اخیراً در یک مقالۀ مفصل (صادقی ۱۳۸۲: ۳۳-۱) این یازده فهلوی را، براساس نسخۀ خطی براون و مقابلۀ آن با دو نسخۀ خطی صفوةالآثار از عبدالکاظم محمد اردبیلی و همچنین متن چاپی سلسلةالنسب، تصحیح کرده و به دنبال هر دوبیتی تحقیقی مستوفی دربارۀ زبان و معنای آن افزوده و در پایان به بحثی کلی دربارۀ این اشعار پرداخته است. سپس با نقل چهار دوبیتی، دو جمله و چند کلمۀ اردبیلی دیگر، که در صفوةالصفای ابن بزاز آمده، مسائل زبانی و معنایی آنها را به تفصیل بررسی کرده است.

صادقی، برخلاف دیگران که در انتساب این اشعار به شیخ صفی تردید روا نداشته‌اند یا اصلاً بدان نپرداخته‌اند، بر این باورست که این اشعار را بعد از شیخ فرزندان یا مریدان وی سروده‌اند. با این حال، وی تاریخ سرودن آنها را متأخرتر از قرن هشتم و نهم نمی‌داند.

هر چند بسیاری از مبهمات زبانی و معنایی این فهلویات، با همّت و دقّت زایدالوصف صادقی، رفع گردیده‌اند، اما برخی همچنان ناگشوده باقی مانده‌اند. مرور دوبارۀ این فهلویات و تأملی دیگر در آنها، مخصوصاً بر پایۀ گویش تالشی، که ظاهراً ویژگی‌های مشترک بسیاری با زبان این اشعار دارد، چه بسا بتواند پاره‌ای از زوایای پوشیده و مبهم آنها را روشن سازد. بنابراین در این مقاله حتی‌المقدور سعی کرده‌ایم، ضمن پرهیز از تکرار گفته‌های پیشینیان ــ به‌ویژه مباحثی که صادقی به درستی و به تفصیل به آنها اشاره کرده است ــ به مسائلی بپردازیم که کمتر مطمحِ نظر بوده یا اصلاً بدانها توجهی نشده است. ضمن آنکه به ضرورت در مواردی به مقایسه، نقد و بررسی برخی از دیدگاه‌ها نیز نظر داشته‌ام، در خاتمه گفتاری کوتاه و کلی دربارۀ زبان و وزن این اشعار افزوده‌ام. در واقع، این نوشته ذیل و تکمله‌ای است بر مقالۀ مفصل صادقی ــ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. بنابراین، لازم است که خوانندگان به اصل مقالۀ ایشان نیز رجوع کنند.

تمام این فهلویات براساس تصحیح صادقی نقل شده‌اند که به ترتیب، پس از ذکر هر دوبیتی، دربارۀ برخی از مسائل زبانی و معنایی آن بحث می‌شود:

(۱)

صـــفیم صـــافیم گـنجان‌نمایم   بـــدل درده‌ژرم تـــن بـــی‌دوایـم
کس به هستی نبرده ره به اویـان   از به نیستی چو یاران خاک پـایم

«گنجان» از «گنج» و نشانهٔ جمع غیرفاعلی /ān-/ ساخته شده است. در تالشی مرکزی و جنوبی نشانهٔ جمع در حالت فاعلی /en-/ و درحالت غیرفاعلی /un-/ است. در تالشی شمالی /un-/ بی‌هیچ تمایزی در حالت فاعلی و غیرفاعلی به کار می‌رود، و گاه /i-/ در حالت غیرفاعلی به آخر آن افزوده می‌شود. احتمالاً نشانهٔ جمع غیرفاعلی تالشی در گذشته /ān-/ بوده و چه بسا، به تأثیر از خط فارسی، چنین نوشته شده باشد.

«گنجان‌نما» اسم مرکب است به معنی «نشان‌دهندهٔ گنج‌ها».

«ژر» در کلمه مرکب «دردہ ژر»، مادهٔ مضارع از مصدر /žarde/ است، به معنی «بازکردن و پاره‌کردن». این مصدر در تالشی مرکزی هم‌اکنون به کار می‌رود و در تالشی جنوبی به /yarde/ مبدل شده است. ترکیبات و کلمات زیر همه از این ریشه‌اند:

دقه ژر /dəqažar/ = از غم پاره شده

شخه ژر /šaxažar/ = از شخ (شبنم) زخمی شده؛ نوعی بیماری قارچی که در لایِ انگشتان پا به وجود می‌آید. مردم عامی چنین تصور می‌کنند که اگر کسی پابرهنه روی شبنم راه برود دچار این بیماری می‌شود.

ژره /žera/ = گاو بارور؛ گاو مادهٔ نوبالغ

یره /yara/ = زخم

جر /jər/ = شیر فاسد که بر اثر حرارت چون ماست بریده بریده می‌شود.

جره /jəra/ = فریاد بلند

یرمه /yarma/ = کاه و علف خردشده

زریسته /zeriste/ = پاره شدن پارچه و نظیر آن (قس. /jer/ در فارسی امروز به همین معنی)

ابدال /ž/ به /y/، /z/ و /j/ مطابق قواعد آوایی گویش‌های ایرانی شمال غربی صورت گرفته است. در تالشی نمونه‌های بسیاری از این ابدال‌ها را می‌توانیم پیدا کنیم.

«ژر» در ترکیب «دردہ ژر» معنی صفت مفعولی دارد، یعنی پاره شده، زخمی شده. «بدل دردہ ژرم» یعنی دلم از درد زخمی و پاره شده است. بنابراین، اشتقاق این کلمه از واژهٔ پارتی مانوی drdjd، به معنی «دردزده» از ریشه /žad/، آن‌گونه که هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲) می‌گوید، درست به نظر نمی‌رسد.

«نبرده» ماضی نقلی متعدی از مصدر /barde/ به معنی «بردن» است، ولی عامل آن

(کس) حالت غیرِارگاتیو (فاعلی) دارد. میلر (۱۹۵۳: ۷۲) آن را به «نبره»، یعنی ساخت مضارع تصحیح کرده که مطابق با ویژگی نحوی زبان تالشی است.

«چو» در مصراع چهارم، ضمیر ملکی سوم شخص مفرد است، که به صورت /čay/، /ča/، /čayi/ (مرکب از /čə/ و /ayi/) در تالشی مرکزی هم‌اکنون کاربرد دارد.

«یاران» جمعِ غیرفاعلی در نقش اضافی است که امروزه در تالشی به صورت «یارون» به کار می‌رود. در تالشی مضاف‌الیه بر مضاف مقدم می‌شود. اگر مضاف‌الیه جمع باشد، نشانهٔ غیرفاعلی /un-/ (در اینجا ān-) به آخر آن اضافه می‌شود و اگر کلمهٔ مفرد مختوم به صامت باشد، با پی‌بست /ī-/ یا /ē-/ همراه است (رضایتی کیشه خاله ۱۳۸۲: ۵۲-۴۱). بنابراین «چو یاران خاک پایم» یعنی خاک پای یاران او هستم.

شناسه‌های شخصی که به دنبال صفی، صافی، گنجان‌نما، خاک پا و بی‌دوا آمده‌اند، براساس گویش تالشی، /ma-/ یا /me-/ تلفظ می‌شوند. افزودن «ی» قبل از «م» (شناسه) در گنجان‌نما، خاک پا و بی‌دوا ظاهراً به تأثیر از خط و زبان فارسی صورت گرفته است؛ همچنان که حذف «ی» در درده ژر نیز به همین ترتیب است. ضمناً می‌توان این حرف را جزء اصلی کلمه نیز در نظر گرفت که، در این صورت، طبق قرائت تالشی بدون حرکت خواهد بود. بنا بر نوشتهٔ میلر (۱۹۵۳: ۲۵۹)، این شناسه در تالشیِ (لنکران) /im-/ و /ım-/ تلفظ می‌شود. البته بعد از صامت، چنین تلفظی درست است (قس. شاهبازیم، وفاداریم، چخمقیم و آتشیم ۴/۱، ۲ و ۴)[1]، ولی بعد از مصوت معمولاً بدون /i-/، یعنی به صورت /m-/، /ma-/ یا /me-/ می‌آید. به هرحال، قرائت آن به صورت /yam-/ یا /am-/ فارسی صحیح نیست.

(۲)

بـــــته درده ژران از بـــوجینم درد	آنده پاشان بوریم چون خاک و چون گرد
مـرگ [و] ژیـریم بـمیان دردمـندان بـور	ره بـــاویان بـــهمراهــی شــویم بــرد

«بته»، چنان که ذکاء (۱۳۵۲: ۳۴۸) نوشته، همان «بتا» به معنی «بگذار» است که در متون گذشته به کار می‌رفته است و در تالشی مرکزی هم‌اکنون /bədā/ تلفظ می‌شود.

«درده ژران» جمع غیرفاعلی است که نقش اضافی دارد. (قس. یارون ۱/ ۴)

۱) عدد سمت راست، شمارهٔ دوبیتی و عدد سمت چپ، شمارهٔ مصراع است.

«بوجینم» شکل تصحیف شدهٔ /bu-jun-um/ از مصدر /jue/ به معنی «جویدن، خوردن» است، که در آن ابدال /u/ به /ī/ صورت گرفته است. بنابراین معنی مصراع اول چنین است: بگذار درد دردمندان را من بجوم (بخورم).

«درد» از نظر دستوری مفعول است و، طبق قاعدهٔ این گویش، می‌بایست به صورت غیرفاعلی (دردی) به کار می‌رفت (قس. اویانی خوانم ۱/۱۱). گویا ضرورت وزن یا فکِ اضافه موجب حذف /ī-/ شده است.

«آنده» در مصراع دوم احتمالاً تصحیف /ānla/ است که، به معنی «گرد و غبار»، امروزه در تالشی مرکزی به کار می‌رود.

«آنله پا» اسم مرکب است به معنی «خاکِ پا» که در تالشی به صورت مقلوب «پا آنله» می‌آید. «آنله پاشان» مطابق ساخت اضافه با ضمایر متصل غیرفاعلی در گویش تالشی ساخته شده است. در تالشی وقتی مضاف‌الیه ضمیر متصل باشد بعد از مضاف می‌آید. «آنله پاشان بوریم» یعنی خاکِ پای آنها باشم.

تقدم مضاف بر مضاف‌الیه در «مرگ و ژیریم» نیز مطابق نحو گویش تالشی صورت گرفته است. (قس. آنله پاشان)

«شویم» در مصراع چهارم، اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر /šāste/، به معنی «توانستن» است که در آن /ā/ به /u/ مبدل شده است. این فعل امروزه در تالشی مرکزی به صورت‌های /ba-šā-m/ و /ba-šā-y-ma/، و در تالشی جنوبی به صورت /šā-m/ به کار می‌رود.

«برد» (bard) در آخر مصراع چهارم، مصدر مُرخّم است به معنی «بردن» (رک. نبرده ۳/۱)؛ اما در تالشی مصدر مرخّم کاربرد ندارد. گویا، به ضرورت وزن، نشانهٔ مصدری /e-/ از آخر آن افتاده است. بنابراین «شویم برد» یعنی توانم برد.

(۳)

موازش از چه اویان مانده دوریم — از چه اویان خواصان پشت زوریم
وهشتیم دوش با عرش و بکرسی — سلطان شیخ زاهد چوگان گوییم

«موازش» در مصراع اول، دوم شخص مفرد مضارع تمنایی از مصدر /vāte/ به معنی «گفتن» است. میلر (۱۹۵۳: ۲۶۲) آن را به «مواجش» تصحیح کرده که به تلفظ تالشی آن نزدیک است. فعل‌های تمنایی در مفهوم امر، توصیه، تحذیر، و دعا هنوز هم در

گونه‌های کهن‌تر تالشی کاربرد دارند، ولی امروزه اغلب به جای آنها از فعل‌های التزامی استفاده می‌کنند. /-əš/ شناسهٔ فعل است که در تالشی /-āš/ تلفظ می‌شود. شناسه‌های تمنایی از ترکیب /ā/ و شناسهٔ اخباری ساخته می‌شوند (قس. بادم، بادی، باد، بادیم، بادید، بادند در زبان فارسی دری).

	التزامی		تمنایی
بگویی	bə-vāj-i	→	bə-vāj-āš
بگوید	bə-vāj-u	→	bə-vāj-ā
بگویید	bə-vāj-a	→	bə-vāj-ārun
بگویند	bə-vāj-un	→	bə-vāj-ān

«چه» در مصراع اول و دوم حرف اضافهٔ پیشین است به معنی «از» که در تالشی شمالی کاربرد دارد و در تالشی مرکزی و جنوبی فقط در قالب ضمایر ملکی حفظ شده است. بنابراین، ضمایر ملکی تالشی از حرف اضافه /čə/ یا /ča/ و ضمایر منفصل غیرفاعلی ترکیب یافته‌اند. (قس. چو من ۳/۵)

«مانده دوریم» اول شخص مفرد ماضی نقلی است، که فعل کمکی آن بر جزءِ اسمی مقدم شده و در اصل «دور مانده‌ایم» بوده است (قس. نشته‌ای و هرده‌ای ۱۰/۲ و ۳). این فعل در تالشی مرکزی امروزه /dur manda-y-ma/ گفته می‌شود.

مصراع دوم این دوبیتی، براساس تصحیح میلر (۱۹۵۳: ۲۶۲)، چنین خوانده می‌شود: «از چو اویانی خاصان پشتی زوریم». در این مصراع سه ترکیب اضافی وجود دارد: پشتی زور، خاصان پشت، اویانی خاصان. نشانهٔ غیرفاعلی «پشت» و «اویان» /-ī/ یا /-ē/، و نشانهٔ غیرفاعلی «خاص» علامت جمع /-ān/ است که به آنها افزوده شده است. معنی لفظ به لفظ مصراع چنین است: من از زور پشت خاصان (بندگان نیک) خدا هستم.

«وهشتیم» در مصراع سوم، اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر /vi-hašte/ به معنی «در زیر نهادن» است.

مصراع چهارم، براساس ضبط میلر (۱۹۵۳: ۲۶۲)، چنین خوانده می‌شود: «سلطان شیخ زاهدی چوگانی گوییم». این مصراع از دو ترکیب اضافی ساخته شده است: چوگانی گوی؛ سلطان شیخ زاهدی چوگان. نشانهٔ غیرفاعلی این ترکیبات /-i/ است که به چوگان و زاهد افزوده شده است.

(۴)

شاهبازیم جمله ماران بکشتیم وفـاداریـم بـی‌وفایان بـهشتیم
قدرت زنجیریم بـدست اسـتاد چخمقیم آتشیم دیگم نـوشتیم

«ماران» و «بی‌وفایان» جمع غیرفاعلی‌اند که در نقش مفعولی به‌کار رفته‌اند. در تالشی مفعول جمع، مثل مضاف‌الیه، با نشانهٔ /-un/ (در اینجا -ān) می‌آید و اگر اسم مفرد مختوم به صامت باشد با پی‌بست /-ī/ یا /-ē/ همراه است. (قس. اویانی خوانم ۱۱/۱)

«استاد» در تالشی «اوستاد» خوانده می‌شود، زیرا مصوت کوتاه /o/ در تالشی وجود ندارد. بنابراین، ضبط نسخهٔ «م» و «د» بر ضبط متن ترجیح دارد.

«بهشتیم» از مصدر /hašte/ به معنی «رهاکردن، ترک کردن» ساخته شده است.

فعل‌های «بکشتیم»، «بهشتیم» و «نوشتیم» در شرح ابیات ماضی معنی شده‌اند، اما به نظر یارشاطر (۱۳۵۴: ۴۷) یک نوع از مضارع‌اند که بر پایهٔ صفت مفعولی قدیم (مادهٔ ماضی) ساخته شده‌اند. صادقی (۱۳۸۲: ۲۲) در صحّت این نظر تردید کرده است.

واقعیت این است که در تالشی شمالی و مرکزی فعل‌های مضارع اخباری (آینده) عموماً بر پایهٔ مادهٔ ماضی و جزءِ پیشین /-ba/، و فعل‌های ماضی ساده هم با همین ماده، اما بدون جزءِ پیشین ساخته می‌شوند. با این حال در برخی مناطق تالشی شمالی، از جمله «جوکندان» و «خطبه‌سرا»، علاوه بر شکل مذکور ساخت فعل ماضی ساده با جزءِ پیشین /-bə/ نیز کم و بیش رواج دارد.

البته نوع اخیر از نظر کتابت فارسی شبیه به مضارع اخباری (آینده) است، ولی از نظر تکیه و جزءِ پیشین با آن تفاوت دارد. تکیهٔ مضارع اخباری (آینده) بر جزءِ پیشین است، ولی تکیهٔ فعل ماضی بر مادهٔ فعل قرار دارد. ساخت منفی این فعل‌ها نیز از هم متمایز است: در مضارع اخباری (آینده) منفی، شناسهٔ فعل مقدم بر ماده و به دنبال نشانهٔ نفی /-ni/ می‌آید، ولی در ماضی سادهٔ منفی شناسه اصلاً جابه‌جا نمی‌شود:

زمان فعل	مثبت	منفی	مثال
مضارع اخباری	ba-kəšt-im	**ni-ma-kəšt**	قس. نیم زانیر ۴/۱۳
ماضی ساده	bə-kəšt-im	**nə-kəšt-im**	قس. نوشتیم ۴/۴

باتوجه به /**nə-vašt-im**/ که از نظر ساخت ماضی سادهٔ منفی از مصدر /vašte/ به معنی

«جهیدن» است، لزوماً دو فعل دیگر نیز باید در اینجا ماضی باشند. در این صورت، جزءِ پیشین آن دو /-bə/ است و نه /-ba/.

«بهشتیم» در این دوبیتی با «وهشتیم» در دوبیتی سوم (۳/۳) تفاوت دارد؛ زیرا /-və/ یا /-vi/ در «وهشتیم» پیشوند قاموسی است، حال آنکه /-bə/ در «بهشتیم» پیشوند تصریفی محسوب می‌شود. به همین سبب معنای این دو فعل از هم متمایز است، چنانکه شارح نیز در شرح ابیات بدان توجه داشته است.

«قدرت زنجیر» در مصراع سوم ترکیبِ اضافی است که، مطابق قواعد گویش تالشی، به صورت «قدرتی زنجیر» خوانده می‌شود.

«دیگم» در مصراع آخر، به قیاس با «شاهبازیم»، «چخمقیم»، «آتشیم» و...، باید به صورت «دیگیم» نوشته و خوانده شود. «دیگ» بی‌تردید تصحیف «ذیک» یا «جیک» است که به معنی «ذغالِ افروخته» و «اخگر»، در تالشی مرکزی امروزه به کار می‌رود. بنابراین، معنی مصراع آخر چنین است: آتش زنه‌ام، [شعلهٔ] آتشم، ذغالِ افروخته‌ام [اما به طرف کسی] نجهیدم (کسی را نیازردم).

(۵)

همان هوی [و] همان هوی [و] همان هوی   همان کوشن، همان دشت و همان کوی
آز واجیم اویان تنها چو من بور   بهر شهری شرم هی‌های هی هوی

با افزودن /-ē/ (= است) به آخر «هوی»، «دشت»، و «های» در مصراع‌های اول و دوم و چهارم اِشکالِ وزن و معنی این مصراع‌ها رفع می‌شود. بنابراین، افزودن «و» بعد از آنها وجهی ندارد.

«آز» در مصراع سوم شکلِ دیگر «از» است که در تالشی شمالی، به ویژه گویش عنبرانی، در حالت فاعلی به کار می‌رود.

«واجیم» در مصراع سوم ماضی استمراری از مصدر /vāte/ به معنی «گفتن» است که از مادهٔ مضارع /vāj/ و شناسهٔ اول شخص مفرد /-ima/ ساخته شده است. این ساخت به همین شکل در گویش خوشابری و ماسالی (تالشی جنوبی) امروزه کاربرد دارد، ولی در تالشی مرکزی پیشوند تصریفی /-a/ به ابتدای آن افزوده می‌شود. هرچند این فعل ماضی متعدی است ساخت اِرگاتیو ندارد؛ چنانکه عامل آن (آز) هم در حالت غیراِرگاتیو است. ماضی استمراری متعدی در تمام گونه‌های تالشی ساخت غیراِرگاتیو دارد.

«چو من» در مصراع سوم مرکب از /čə/ و /mən/ است که از ترکیب آن دو /čəmən/، یعنی ضمیر ملکی اول شخص مفرد، ساخته شده است. معنی مصراع سوم چنین است: من می‌گفتم [عشق و محبت] خدا فقط به من تعلق دارد.

(۶)

بشتو بر آمریم حاجت روا بور دلم زنده به نام مصطفی بور
اهرا داور بوبور دارم بوپارسر هر دو دستم بدامن مصطفی بور

«بوبور» سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر /be/ به معنی «بودن» است. این فعل از جزء پیشین /-bu/، ماده مضارع /u/، و شناسهٔ /-ur/ ساخته شده است. در تالشی امروز شناسهٔ سوم شخص مفرد مضارع التزامی /-u/ است.

«بوپارسر» در مصراع سوم ظاهراً تصحیف «بو پارسور» به معنی «بپرسد» است که از جزءِ پیشین /-bu/، مادهٔ مضارع /pārs/، و شناسهٔ سوم شخص مفرد مضارع التزامی /-ur/ ساخته شده است (قس. بوبور). این شناسه امروزه در تالشی بدون /r/ به کار می‌رود و مصدر آن نیز به دو صورت /da-parsəste/ و /da-parsie/ هم‌اکنون مستعمل است.

«دلم» مرکب از /dəl/ و /-əm/ و «دستم» مرکب از /dast/ (احتمالاً das) و /-əm/ مطابق ساخت اضافه با ضمایر متصل غیرفاعلی در گویش تالشی ساخته شده‌اند.

«مصطفی» در مصراع چهارم در جایگاه قافیه تکرار شده است. شارح در شرح ابیات آن را به «مرتضی» برگردانده است که درست به نظر می‌رسد.

(۷)

شیخه شیخی که احسانش با همی نی تنم بوری عشقم آتش کمی نی
تمام شام و شیراز از نوریریم شیخم سر پهلوانی از خبر نی

«همی» احتمالاً همان «حامی» است، به معنی «یار، دوست و خویشاوند»، که با این تلفظ در تالشی به کار می‌رود. با پذیرش این احتمال، دیگر نیازی نیست که «نی» را به «بی» تصحیح کنیم، ضمن آنکه اِشکال ردیف در مصراع اول نیز برطرف می‌شود. بنابراین معنی مصراع اول چنین است: شیخ من [واقعاً] شیخ است [چنان‌که] مکرمت او [فقط] با دوست نیست (همه را فرا می‌گیرد).

«از» در مصراع چهارم، به جای /mən/ آمده و ظاهراً اشتباه است. البته در تالشی گاه بین حالت فاعلی و غیرفاعلی تداخل صورت می‌گیرد، اما در این ساخت‌ها لازم است

ضمیر متصل غیرفاعلی حتماً ذکر شده باشد، مانند «از خبرم نی»؛ ولی با حذف ضمیر متصل، بهره‌ور فعل، حالت غیرفاعلی پیدا می‌کند، مانند: «من خبرنی». مقایسه شود با همین جملات در زبان فارسی: «من خبرم نیست» که در متون تاریخی فارسی دری، با حذف ضمیر متصل، بهره‌ور حالت غیرفاعلی پیدا می‌کرد: «مرا خبر نیست».

«احسانش»، «تنم»، «عشقم»، و «شیخم» همه براساس قاعدهٔ اضافه با ضمایر متصل غیرفاعلی در زبان تالشی ساخته شده‌اند. (قس. دلر، عشقر، روحر ۲/۹، ۱ و ۳)

(۸)

بمن جانی بده از جانور بوم　　بمن نطقی بده از دم اور بوم
بمن گوشی بده ارجش نوا بور　　هر آنکه وانگ زد از واخبر بوم

«به» (ba=) حرف اضافهٔ پیشین است که استعمال آن در تالشی شمالی بیش از تالشی مرکزی و جنوبی است. این حرف از معدود حروفی است که قبل از اسم و ضمیر به کار می‌رود. در تالشی مرکزی و جنوبی کاربرد آن با اسم کمتر و با ضمیر بیشتر است. در تالشی اغلب حروف اضافه حالت پسوندی دارند.

«دم اور» در مصراع دوم مجازاً به معنی «سخنگو»ست. /a-var/ از پیشوند فاعلی /-a/ و مادهٔ مضارع /var/ ساخته شده و به معنی «آورنده» است.

«ارجش نوا» صورت تصحیف شده «از چش نوا» است. «از» ضمیر فاعلی اول شخص مفرد است. «چش نوا» از «چه» یا «چو»، یعنی ضمیر ملکی سوم شخص مفرد (قس. چو ۴/۱، چه ۴/۱۱)، و «شنوا» ترکیب شده است که به ضرورت وزن «چش نوا» خوانده می‌شود. بنابراین، «چش نوا» یعنی شنوای او. از آنجا که در تالشی حرف اضافه پیشین «از» کاربرد ندارد، احتمال آنکه «ار» در «ارجش» حرف اضافه باشد بسیار ضعیف است. با این وصف، لازم است «بور» هم، با توجه به نسخهٔ «چ»، به «بوم» تصحیح شود. بنابراین، معنی مصراع سوم چنین است: به من گوشی بده [تا] من شنوای [سخنان] حق باشم.

«هر آنکه» در مصراع چهارم قید است و «هر آنگه» خوانده می‌شود.

«وانگه» در نسخه‌های «ب» و «چ»، به لحاظ وزن هجایی این اشعار، بر «وانگ» ترجیح دارد.

«زد» در تالشی، به صورت /ža/ به کار می‌رود و مصدر آن /že/ و /žande/ است. /ž/

آغازی ایرانی باستان معمولاً در گویش‌های ایرانی شمال غربی حفظ شده و گاه به /y/ و در موارد معدودی هم به /j/ و /z/ تبدیل شده است (قس. ژر ۲/۱). بنابراین ضبط نسخه‌های «چ» و «ب»، یعنی «بو» به جای «زد»، درست‌تر می‌نماید.

«آخبر»، که در نسخه‌های «ب» و «چ» آمده، در اغلب گویش‌های تالشی هم‌اکنون به کار می‌رود و بر «واخبر» رجحان دارد. معنی مصراع آخر چنین است: [تا] هر وقت بانگی [از حق] باشد، من آگاه و بیدار شنوم.

(۹)

دلر کوهی سر او ونده نی بور   عشقر جویی که وریان بسته نی بور
حلم باغ شریعت مانده ریزان   روحر بازی به پرواز ونده نی بور

«ر» در «دلر»، «عشقر»، و «روحر» ضمیر متصل دوم شخص مفرد در حالت غیرفاعلی است که مطابق ساخت اضافه با ضمایر غیرفاعلی زبان تالشی به اسم اضافه شده است.

«ونده» به معنی «دیدن» است و در تالشی /vinde/ تلفظ می‌شود. این مصدر از مادهٔ ماضی، یعنی /vind/، ساخته شده و در مصراع چهارم نیز در جایگاه قافیه تکرار شده است ــ که یقیناً یکی از این دو کلمه تصحیف شده است.

«بسته» در مصراع دوم بی‌شک غلط است و با قافیهٔ شعر مناسبت ندارد. ساخت مصدر در برخی گویش‌های تالشی بیشتر با مادهٔ مضارع متداول است. «بستن» در تالشی اغلب از مادهٔ ماضی (bast) و گاه از مادهٔ مضارع (bend) ساخته می‌شود. بنابراین، برای رفع اشکال قافیه لازم است «بسته» به «بنده» تصحیح شود.

«مانده» سوم شخص مفرد ماضی نقلی از مصدر /mānde/ است که شناسهٔ آن حذف گردیده است. (قس. حذف «است» در صیغهٔ سوم شخص مفرد ماضی نقلی در فارسی گفتاری)

«ریزان» در آخر مصراع سوم بی‌شک غلط است، و «زیران» که در نسخه‌های «ب» و «چ» آمده درست است. این کلمه در تالشی به معنی «سرسبز، معمور»، همچنان‌که در شرح نیز آمده است، استعمال دارد و «زیرون» تلفظ می‌شود. چنان‌که، در مقام دعا، به نوعروس و تازه داماد می‌گویند: /pir-u zayrun bə-ba/، یعنی [الهی در کنار همدیگر همیشه] پیر و سرسبز باشید. بنابراین معنی مصراع سوم چنین است: شکیبایی تو [مثل] باغ شریعت سرسبز و معمور مانده است.

(۱۰)

سـخن اهـل دلان در بگـوشم   دو کـاتب نشـته‌ای دایـم بـدوشم
سوگندم هرده‌ای بدل چو مـردان   بغیر از تـو بـجایی چش نـروشم

«نشته» و «هرده» هر دو صفت مفعولی‌اند که، با افزودن «ای» به آخر آنها، سوم شخص مفرد ماضی نقلی شده‌اند. در نسخهٔ «م» به صورت «نشته ء» و «هـرده ء» آمـده‌انـد کـه املای آنها مطابق تلفظ تالشی است و بر ضبط متن ترجیح دارد. به نظر می‌رسد افزودن «ا» به تأثیر از خط و زبان فارسی صورت گرفته باشد. شناسهٔ سوم شخص مفرد ماضی نقلی در تالشی مرکزی و جنوبی /ya-/ و در تالشی شمالی /ye-/ است.

«م» در «سوگندم» ضمیر متصل غیرفاعلی است که به جزءِ اسمی فعل مرکب پیوسته است. بنابراین «سوگندم هرده ء» ساخت اِرگاتیو دارد.

«چو» در مصراع سوم ضمیر ملکی سوم شخص مفرد است (قس. چو ۱/۴). در شرح ابیات به معنی «همچون» آمده که درست به نظر نمی‌رسد.

«مردان» جمع غیرفاعلی است که در نقش اضافی به کار رفته است (قس. یاران ۱/۴). بنابراین مـعنی مـصراع سـوم چنین است: از دل بـه مـردان او (خـاصان حـق) سـوگند خورده‌ام.

«چش» به معنی «چشم» است و در تالشی شمالی کـاربرد دارد. در تـالشی مـرکزی /čam/ و در تالشی جنوبی /čem/ تلفظ می‌شود.

(۱۱)

اویانی بنده‌ایم اویـانی خـوانـم   از آن بوری به بـر اویـانی رانـم
اویانی عشق شوری در دل من   انن که زنده‌ایم چه عشـق نـالم

«اویانی» در ترکیب «اویانی بنده» و «اویـانی عشـق» نـقش اضـافی دارد و نشـانهٔ آن پی‌بست /ī-/ است که به آخر «اویان» افزوده شده است.

«اویانی» قبل از «خوانم» در نقش مفعول رایی به کار رفته و نشانه‌اش اضافه شدن /ī-/ به آخر «اویان» است. در تالشی اسم مفرد مختوم به صامت، اگر نقش مفعولی رایی داشـته باشد، مثل مضاف‌الیه پیوسته با نشانه /ī-/ همراه است. (رضایتی کیشه خاله ۱۳۸۲: ۴۵)

«خوانم»، «رانم» و «نالم»، فعل مضارع‌اند که بر پایهٔ مادهٔ مضارع بـنا شـده‌انـد. ایـن ساخت بیشتر در تالشی جنوبی متداول است.

در مصراع سوم دو ترکیب اضافی وجود دارد: «اویانی عشق» و «عشق شوری». «ی» در «شوری» /ē-/ خوانده می‌شود و معادل «است» در فارسی است. بنابراین «اویانی عشق شوری»، یعنی شور عشق اویان (خدا) است.

«چه» ضمیر ملکی سوم شخص مفرد است. (قس. چو ۴/۱ و ۳/۱۰)

چون «عشق» در مصراع چهارم در نقش مفعولی به کار رفته، لازم است به صورت غیرفاعلی، یعنی «عشقی»، نوشته و خوانده شود تا هم ساخت نحوی و هم وزن هجایی مصراع درست شود: «چه عشقی» یعنی «عشق او را». بنابراین، معنی مصراع آخر چنین است: مادام که زنده‌ام، عشق او را (از عشق او) می‌نالم.

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، صادقی، علاوه بر این یازده دوبیتی، چهار دوبیتی دیگر منسوب به شیخ صفی را از صفوةالصفای ابن بزاز نقل کرده و با مقایسهٔ نسخه‌های مختلف خطی و چاپی، دربارهٔ مسائل زبانی و معنایی آنها به تفصیل بحث کرده است. از آنجا که این فهلویات در متن صفوةالصفا بدون ترجمه آمده‌اند و، در عین حال، دچار تصحیف‌های زیادی نیز شده‌اند، لذا گشودن مبهمات آنها دشوار و در مواردی غیرممکن شده است. در اینجا، ضمن نقل دوفهلوی برخی از ویژگی‌های زبانی و معنایی آنها را بررسی می‌کنیم.

(۱۲)

چرا نایی کله خستم نکیری — اوا درمنده‌ایم دستم نکیری
وندری دویسی کو من بری لاو — چرا نایی اوا مرزم نکیری

«نایی» در مصراع اول و چهارم، شکلِ منفی دوم مشخص مفرد مضارع اخباری از مصدر /āme/ به معنی «آمدن» است.

/kula/ در تاتی و همچنین تالشی جنوبی به معنی «پسر و جوان» مستعمل است. به نظر می‌رسد در اینجا در همین معنی به کار رفته باشد.

«خست» در مصراع اول همان «هست» است که «ه» در آن به «خ» بدل شده است (قس. هرده‌ء ۳/۱۰). به نظر می‌رسد این کلمه «خستی» بوده، همچنان که «دست» نیز در مصراع دوم «دستی» بوده است. «خستی یا هستی» به معنی «وجود مادی» است و در مصراع سوم دوبیتی اول نیز به همین مفهوم به کار رفته است.

«نکیری» شکل منفی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر /gate/ به معنی «گرفتن» است. بنابراین، معنی مصراع اول چنین است: ای جوان، چرا نمی‌آیی و وجودم را [از من] نمی‌گیری؟

«دست» در مصراع دوم اسم مفردِ مختوم به صامت است و نقش مفعولی دارد و لازم است با نشانهٔ غیرفاعلی /ī-/ همراه باشد. (قس. اویانی خوانم ۱۱/۱)

«دویسی» در مصراع سوم، همان «ددیسی» است که در یکی از نسخه‌های خطی، بنا بر نقل صادقی (۱۳۸۲: ۳۱)، آمده است. این کلمه به معنی «نگریستن» است که از پیشوند قاموسی /-da/، مادهٔ مضارع /des/ و پسوند مصدری /ē-/ ساخته شده است. در تالشی جنوبی، اغلب مصدرها بر پایهٔ مادهٔ مضارع بنا می‌شوند.

«کو» حرف اضافهٔ پسین است که امروزه به دو صورت /ku/ و /kā/ به معنی «از» و «در» در تالشی به کار می‌رود. بنابراین، «ددیسی کو» به معنی «از دیدن» است.

(۱۳)

هر که مالایوان بدوست اکیری هـار و آسان بـروران آوریـری
مـن چـو مـالایوان زره بـازرد خو نیم زانیر کورور آویز اکیری

«اکیری» ماضی استمراری از مصدر /gate/ به معنی «گرفتن» است که از جزءِ صرفی /-a/، مادهٔ مضارع /ger/ و شناسهٔ سوم شخص مفرد /ī-/ ساخته شده است؛ اما در اینجا گویا معنی مضارع التزامی (= بگیرد) دارد. البته مضارع التزامی با چنین ساختی در تالشی وجود ندارد.

«بروران» در مصراع دوم، همان «بروروِن» تالشی است کـه از /bərvar/ (= بـرادر) و پسوند جمع غیرفاعلی /-un/ (در اینجا -ān) ساخته شده است. معنی بیت تقریباً ایـن چنین است: هرکه دیوانگان [حق] را به دوستی بگیرد، به‌راحتی و آسـانی بـرادران [و دوستان برای خود] فراهم می‌کند.

«چو» در مصراع سوم ضمیر ملکی سوم شخص مفرد است. (قس. چو ۱/۴)

«زره» همان «زهره» به معنی «زردآب و صفرا» است.

«بازرد» در دیگر نسخه‌ها به صورت «باوو» و «بارو» آمده که احتمالاً تصحیف «باورد» از مصدر /ba-varde/ به معنی «بیرون آوردن» است. «باورد» ماضی متعدی است کـه بـدون پی‌چسب فاعلی (شناسه) آمده است و عامل آن /mən/ حالت اِرگاتیو دارد.

«زره باورده» یعنی «زهره درآوردن»، «عصبانی کردن»، «ترساندن» و معنی مصراع سوم چنین است: من دیوانگان او (حق) را خشمگین ساختم یا ترسانیدم.

«نیم زانیر» یعنی «نمی‌دانم». «م» در «نیم» شناسهٔ اول شخص مفرد است که به پیشوند منفی‌ساز /-ni/ افزوده شده است و «ر» در «زانیر» زاید به نظر می‌رسد. این فعل مضارع اخباری است و به صورت‌های /ni-ma-zəni/ و /ni-ma-zunust/ در تالشیِ مرکزی هم‌اکنون به کار می‌رود. مصدر آن در تالشی به صورت‌های /zəne/، /zunuste/ و /zunəstan/ و در تاتیِ خلخال به صورت /zānəsan/ آمده است.

زبان فهلویات شیخ صفی

کسروی، که در گردآوری آثار پراکنده و مکتوب آذری فضلِ تقدم دارد، زبان این دوبیتی‌ها را «آذری» دانسته، بدون آنکه جایگاه آن را در مجموعهٔ گویش‌های آذری آذربایجان مشخص کند (ص ۴۱). میلر (۱۹۵۳: ۲۶۳-۲۵۴) و هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲-۵۱)، این اشعار را بیشتر به زبان «تالشی» نزدیک دانسته‌اند. به نظر هنینگ گویش‌هایی که گمان می‌رفت آخرین بقایای زبان کهن آذربایجان بوده باشند، در بررسی دقیق‌تر معلوم می‌شود که در زمان‌های اخیر از مناطق دیگر بدین ایالت راه یافته‌اند. (همان: ۷۱)

یارشاطر (۱۳۵۴: ۶۵-۶۴) با معرفی گویش‌های کنونی آذری در نقاط مختلف آذربایجان و نواحی اطراف آن، بر این باورست که فراوانی نسبی این زبان‌ها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبان‌ها از نقطهٔ دیگری به این سامان سرایت کرده باشند، منتفی می‌داند و اصالت آنها را در این منطقه مسلم می‌سازد. به نظر او، گویش‌های اطراف آستارا و تالش شوروی، به رغم تصور میلر، از زبان دوبیتی‌ها دورند (همان: ۶۸). وی زبان این دوبیتی‌ها را گرچه مانند هیچ‌یک از گویش‌های بازماندهٔ آذری نمی‌داند، اما در مجموع آن را به گویش‌های اطراف اردبیل ــ از جمله تاتی کلاسور و خوینه رود، گویش نواحیِ مرکزی تالش، و تاتی خلخال ــ بیشتر شبیه می‌داند. به گمان او این احتمال با موقعیت جغرافیایی اردبیل هم سازگارترست. (همانجا)

در یکی از نسخه‌های خطی صفوةالآثار ــ که به سال ۱۱۱۸ هجری تألیف یافته است، زبان این فهلویات «راجیِ تالشی» معرفی شده است (صادقی ۱۳۸۲: ۴ و ۳۲). گویا هیچ‌یک از محققان فوق این نسخه را ندیده است.

هرچند تصحیف و تصرّف کاتبان، نبود اِعراب‌گذاری و تأثیر خط و زبان فارسی تلفظ و قرائت درست این فهلویات را دشوار و در مواردی ناممکن ساخته است؛ اما اغلب خصوصیات واژگانی و صرفی و نحوی این اشعار با زبان تالشی مطابقت دارد. علاوه بر گویش نواحی مرکزی تالش، آثار و نمونه‌هایی از تالشی شمالی و جنوبی نیز کم و بیش در آن دیده می‌شود که در متن مقاله به موارد قابل توجهی از آنها اشاره کرده‌ام. به علاوه، لازم است به این نکته توجه کنیم که امروزه زبان تالشی تا سرحد اردبیل ــ حتی در برخی مناطق نزدیک آن، یعنی نمین و عنبران ــ همچنان متداول است و این نشان می‌دهد که در گذشته زبان رایج در اردبیل احتمالاً یکی از گویش‌های تالشی بوده است که از دیگر گویش‌های اطراف اردبیل، از جمله تاتی خلخال و کلاسور، نیز تأثیر گرفته است. برخی مسائل زبانی این فهلویات که در زبان تالشی امروزه دیده نمی‌شود چه بسا معلول این تأثیرات باشد.

البته این نظر، به رغم تصور هنینگ، بدان معنی نیست که زبان تالشی را از گویش‌های بازماندهٔ آذری و ادامهٔ زبان کهن آذربایجان به حساب نیاوریم؛ بلکه در این خصوص با یارشاطر (۱۳۵۴: ۶۸) موافقم که گویش‌های تالشی، با آنکه از زبان‌های ساحلی خزرند، اصولاً به زبان‌های تاتی آذربایجان بازبسته و از آن گروهند ــ چنان‌که در بعضی مناطق سرحدی اختلاف آنها بسیار ناچیز می‌شود.

چنان که در آغاز نوشتار آورده‌ایم، فهلویات شیخ صفی تا حدود بسیاری از خط و زبان فارسی متأثر بوده است. ابتدا نمونه‌هایی از تأثیر خط و سپس شواهدی از تأثیر زبان و نحو فارسی را بر این اشعار ذکر می‌کنم:

تأثیر خطِ فارسی

صفیم، صافیم، گنجان نمایم، درده ژرم، بی‌دوایم، ره، یاران و خاک پایم (۱/۳، ۲، ۱و۴)؛ درده ژران و دردمندان (۱/۲ و ۳)؛ شیخ (۴/۳)؛ ماران و بی‌وفایان (۱/۴ و ۲)؛ شهر (۴/۵)؛ نام، دامن و دو (۲/۶ و ۴)؛ احسان و پهلوان (۱/۷ و ۴)؛ اهل دلان، نشته‌ای، هرده‌ای، مردان و تو (۱/۱۰، ۲، ۳ و ۴).

تأثیر نحو فارسی

چون خاک، چون گرد و میان دردمندان (۲/۲ و ۳)؛ دست استاد (۳/۴)؛ نام مصفطی و

دامن مصطفی (۲/۶ و ۴)؛ سر او و باغ شریعت (۱/۹ و ۳)؛ سخن اهل دلان (۱/۱۰)؛ بر اویانی و دل من (۲/۱۱ و ۳).

بحثی دربارهٔ وزن فهلویات شیخ صفی

فهلویات، همچون اورامنان و شروینیان (صادقی ۱۳۷۹: ۲۴۳-۲۳۳)، از اشعاری ملحون است که در قرون اولیهٔ اسلامی به‌گویش‌های پهلوی در نواحی مرکزی و غربی ایران ــ از جمله ری، همدان، زنجان، آذربایجان و ... ــ رواج داشته و در برخی مناطق هنوز هم کم و بیش رایج است. در تالشی به این سروده‌ها «دستون» می‌گویند و آن را اغلب با «آواز و دستان» می‌خوانند. پیوند موسیقی با شعر به‌گذشته‌های بسیار دور برمی‌گردد. بنابراین، ارتباط و همراهی موسیقی با فهلویات، ضمن اثبات سابقهٔ دیرین فهلوی‌سرایی، مبین حیات و استمرارِ بخشی از سنّت‌های اصیل فرهنگی و هنری در روزگار ماست.

بررسی اوزان فهلویات جدا از ملاحظات و جنبه‌های موسیقایی بررسی کاملی نخواهد بود. به همین سبب، از دیرباز کسانی که، صرفاً با موازین شعر رسمی، به سراغ این سروده‌ها رفته‌اند، آنها را خالی از خلل ندیده‌اند. چنان‌که شمس‌قیس (۱۳۶۰: ۲۹-۲۸) در معرفی فهلویات و سرایندگان آنها گفته است:

> «بیشتر فهلویات که اغلب ارباب طبع، مصراعی از آن بر «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» کی از بحر هزج است، می‌گویند و مصراعی بر «فاع لاتن مفاعیلن فعولن» که بحر مشاکل است از بحور مستحدث، می‌گویند و گاه گاه «فاع لاتن» را حرفی در می‌افزایند تا «فاعی لاتن» می‌شود و «مفعولاتن» به جای آن می‌نهند و بر «مفعولاتن مفاعیلن فعولن» فهلوی می‌گویند و آن را بر «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» می‌آمیزند و مستحسن می‌دارند؛ از بهر آن که علم ندارند و اصول افاعیل نمی‌شناسند.»

فهلویات شیخ صفی، بدون استثنا، همه از مصراع‌های یازده هجایی[2] تشکیل شده‌اند که با تغییر کمّیت بعضی از هجاها (تفاوت کشش یا امتداد برخی مصوت‌ها)، در قالب وزن کمّی «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» می‌گنجند. در این اشعار، برخلاف شعر رسمی، فقط از دو هجای کوتاه و بلند استفاده شده و هجای کشیده جز در آخر مصراع به کار نرفته

۲) مصراع سوم دوبیتی دوم از نظر وزن و تعداد هجا اشکال دارد. صادقی در «فهلویات شیخ صفی اردبیلی» (۱۳۸۲: ۷) ضمن یادآوری این نکته، آن را تصحیح کرده است.

است. مصوت‌ها نیز به دو نوع کوتاه (a ،e ،ə)[3] و بلند (ā ،ī ،ū) تقسیم می‌شوند و از نظر کیفی (زنگ) از هم متمایزند؛ ولی به ضرورت وزن و آهنگ، مصوت‌های کوتاه گاهی کشیده و مصوت‌های بلند گاهی کوتاه تلفظ می‌شوند.

این مشخصه نه تنها امروزه در «دستون»[4]ها، بلکه در زبان عادی تالشی هم همچنان حفظ شده است. بنابراین آنچه را شمس‌قیس (۱۳۶۰: ۱۷۴)، براساس ذهن عروضی خود «فاع لاتن»، «فاعی لاتن» یا «مفعولاتن» تقطیع کرده و عیبِ فظیع شمرده، با قرائت گویشی و موسیقایی یا به اصطلاح کوتاه و بلندکردن هجاها، چیزی جز «مفاعیلن» نیست، همچنان که «فاعلن» در رکن سوم نیز همان «فعولن» است.

در فهلویات شیخ صفی، به رغم نظر شمس قیس، آوردن «فاع» و «فاعی» به جای «مفا» منحصر به رکن اول مصراع نیست، بلکه به رکن دوم و حتی سوم نیز تسری می‌یابد. به علاوه هجاهای بلند مرکب از «صامت + مصوت کوتاه + صامت» هم در این دایره قرار می‌گیرند؛ یعنی به ضرورت وزن، با حذف یا ادای خفیف صامت آخر، کوتاه تلفظ می‌شوند. مصادیق این قاعده به حدّی در فهلویات گسترده است که می‌توان آن را از مختصات وزن این اشعار به شمار آورد. اینک برای مزید فایده نمونه‌هایی نقل می‌شود:

کس به هستی ۳/۱، از به نیستی ۴/۱، آنده پاشان ۲/۲، مرگ و ژیریم ۳/۲، ره باویان ۴/۲، شاهبازیم ۱/۴، جمله ماران ۱/۴، بی‌وفایان ۲/۴، آز واجیم ۳/۵، اویان تنها ۳/۵، اهرا داور ۳/۶، بوبور دارم ۳/۶، هر دو دستم ۴/۶، شیخه شیخی ۱/۷، عشقم آتش ۲/۷، عشقر جویی ۲/۹، روحر بازی ۴/۹، کله خستم ۱/۱۲، هار وآسان ۲/۱۳، خونیم زانیر ۴/۱۳، کورور آویز ۴/۱۳ و... .

---

۳. هر چند مصوت کوتاه /ə/ در متن فهلویات منعکس نشده، اما به نظر می‌رسد در کلماتی چون دل ۲/۱، چه ۱/۳ و ۲، من ۲/۸، ۱ و ۳، دو ۲/۱۰، تو ۴/۱۰ و... مانند تالشی امروز وجود داشته است. در عوض مصوت کوتاه /o/ در چند مورد آمده، ولی در صحّت ضبط آن کلمات تردید جدی وجود دارد. در تالشی امروز مصوت کوتاه /o/ از نظر واج‌شناسی معتبر نیست. (رک. «توصیف گویش تالشی»، محرم رضایتی کیشه خاله، رسالهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی دکتر تقی وحیدیان کامیار، دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۷۰؛ و همچنین «بررسی عنصر واج‌شناختی گویش تالشی»، شهین شیخ سنگ تجن، رسالهٔ کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، به راهنمایی دکتر محمود بی‌جن‌خان، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰)

۴. برای اطلاع بیشتر رک. برگزیده‌های اشعار سید عبدالقادر حسینی و سید محمود شرفی، به کوشش ابراهیم خادمی، انتشارات تالش، ۱۳۸۱، ص ۱۷۴-۸۲.

منابع

ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۳۴). «فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم». نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز. سال هفتم. شمارهٔ ۴. ص ۴۸۲-۴۶۰.

پیرزاده زاهد، شیخ حسین (۱۳۴۳ق). سلسلة‌النسب صفویه. برلن: انتشارات ایرانشهر.

کسروی، احمد. بی‌تا. آذری یا زبان دیرین آذربایجان. چاپ دوم، بی‌جا.

هنینگ، و. ب. (۱۳۷۴). «زبان کهن آذربایجان». ترجمهٔ بهمن سرکاراتی. نامهٔ فرهنگستان. سال اول. شمارهٔ ۱. ص ۷۲-۵۱.

یارشاطر، احسان (۱۳۵۴). «آذری». دانشنامهٔ ایران و اسلام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۶۹-۶۱.

Миллер, Б. В. (1953). Талышский язык. Moscow.



